

دانش و آزادگی

سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو
گر دهد دست که دامن ز جهان درچینم

سرانجام استاد دانشمند و آزاده و وارسته و دلیر ما پس از بیماری جانفرسا از رنج هستی آسوده شد. حقیقت این است که او در روزهای واپسین دیگر از زندگی خسته و بیزار شده بود. دیدم که در گفت‌وگویی می‌گوید: «ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت. من دیگر چشمانم خوب نمی‌بیند. نمی‌توانم بخوانم. مفاصل انگشتانم دردناک شده. نمی‌توانم بنویسم. به چه درد می‌خورم؟ برای من قبری تهیه کنید می‌خواهم بمیرم!» حرف دردناکی که اشک به چشم آدم می‌آورد. استاد باطنی در این سال‌ها، گذشته از آزرده‌گی و افسردگی حاصل از حال و روزگار وطن و هموطنان، دردهای ناشی از شکستگی مهره کمر، آرتروز گردن و مفاصل او را ذله کرده بود تا آن‌جا که طلب مرگ می‌کرد.

افسوس. و اما آشنایی من با استاد محمدرضا باطنی به دوران دانشجویی در رشته زبان‌شناسی، در سطح فوق لیسانس (کارشناسی ارشد) بازمی‌گردد. سال ۱۳۴۲ بود که استاد محمد مقدم بخش زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی را در دانشکده ادبیات تهران بنیان گذاشت. من و اسماعیل سعادت و فریدون بدره‌ای، که در آن زمان در مؤسسه انتشارات فرانکلین همکار بودیم، به عنوان نخستین دانشجویان این رشته، پس از پذیرش در امتحان ورودی، در سر درس استادان حاضر شدیم تا با موضوع درس‌ها آشنا شویم.

حقیقت این است که پیش از بنیان‌گذاری بخش زبان‌شناسی و طرح درس استادان آن تصور موضوع زبان‌شناسی در ذهن‌ها این بود که زبان‌شناسی یعنی مطالعه ریشه لغات؛ یعنی این‌که لغات چگونه به وجود آمده‌اند و صورت و معانی آن‌ها چگونه تغییر کرده است. به عبارت دیگر زبان‌شناسی را با ریشه‌شناسی (etymology) یکی می‌گرفتند. یا این‌که تصور می‌کردند زبان‌شناسی یعنی دانستن چند زبان و زبان‌شناس کسی است که بتواند به چند زبان حرف بزند. به زبان فنی زبان‌شناسی را با چندزبانی (multilingualism) یکی می‌دانستند. در حالی که بعدها که ما با حضور در درس زبان‌شناسی مانند استاد باطنی اندکی با موضوع علم زبان‌شناسی آشنا شدیم، دانستیم ریشه‌شناسی لغات بخشی از زبان‌شناسی تاریخی است و زبان‌شناسی نیز خود موضوعی است در حوزه زبان‌شناسی عمومی. هم‌چنان که پی بردیم زبان‌شناسی به معنای دانستن چند زبان نیست و زبان‌شناس لازم نیست چند زبان بداند، هرچند که آشنایی‌اش با زبان‌های مختلف در عمق بیش او به کار زبان مؤثر باشد.

دیگر این‌که پس از آشنایی علمی با سازوکار زبان آموختیم که زبان دستگامی است نظام‌یافته از علائم آوایی. گوینده و شنونده برای ایجاد ارتباط بین خود از اعتبار قراردادی این علائم استفاده می‌کنند. یا بنا به نظریه دیگر زبان دستگامی است نظام‌یافته از اصوات حنجره‌ای. توالی این اصوات برای ایجاد ارتباط بین افراد یک جامعه انسانی به‌کار می‌رود. زبان امواج انرژی صوتی را از جهان خارج در قالب‌های معین تنظیم می‌کند و از آن برای گزارش درباره اشیا، رویدادها و تجربه‌های انسانی از جهان خارج بهره می‌گیرد.

دیگر این‌که به تفاوت زبان‌شناسی نوین با مطالعات قدیم زبان پی بردیم و دانستیم زبان‌شناسی نوین در تحقیقات خود از روش‌های تجربی علوم بهره می‌گیرد و احکام آن درباره زبان بر بنیاد اطلاعاتی است که از مشاهدات عینی زبان به دست می‌آید؛ در حالی‌که مطالعات زبان در گذشته فاقد یک اساس علمی بوده و بیشتر بر حدس و گمان و تصورات فردی تکیه داشته است. تفاوت دیگر این است که امروز زبان‌شناسان زبان را به‌صورت یک پدیده مستقل مطالعه می‌کنند، در حالی‌که در گذشته زبان تا آن‌جا مورد بررسی قرار می‌گرفت که روشنگر مسائل دیگری چون فلسفه، منطق، دین و ادبیات بود.

از این‌روست که علم زبان‌شناسی نوین با روش‌های علمی تازه‌ای پدید آمده و به‌سرعت رشد و گسترش یافته است. از جمله آن‌ها این‌که مطالعات زبان‌شناسی از منظر زمان به زبان‌شناسی توصیفی و زبان‌شناسی تاریخی تقسیم شده است. در حوزه زبان‌شناسی توصیفی (descriptive)، که آن را زبان‌شناسی هم‌زمان (synchronic) نیز خوانده‌اند، ساختمان زبان و روش کار آن در زمانی معین، بدون توجه به منشاء و تحولات تاریخی آن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در حالی‌که وقتی سازوکار زبان طی زمان و دوره تاریخی معین بررسی شود آن را زبان‌شناسی در زمان (diachronic) و تاریخی (historic) می‌نامند. فردینان دوسوسور (Ferdinand de Saussure)، که او را بنیان‌گذار علم زبان‌شناسی نوین و زبان‌شناسی ساختارگرا (Structuralist) می‌دانند، معتقد بود که زبان‌شناسی توصیفی را نباید با زبان‌شناسی تاریخی درهم آمیخت.

گذشته از این همه استاد باطنی ما را با تئوری‌ها و مکتب‌های مهم زبان‌شناسی امروز جهان آشنا کرد. یکی از آن‌ها از آن استادش مایکل هالیدی (Michael Halliday) و تئوری مقوله و میزان (category & scale) اوست که باطنی ساختار دستور زبان فارسی را بر اساس این تئوری موضوع رساله تحصیلی خود قرار داد. ناگفته نماند که هالیدی، مانند همکار فرانسوی‌اش آندره مارتینه (André Martine)، راهنمای دانشگاهی استاد دانشمند دیگر ما زنده‌یاد هرمز میلانیان، زبان را به‌عنوان نظامی از نشانه‌شناسی اجتماعی می‌داند و به تأثیرات زبانی محیط بر ذهن کودکان باور دارد، در حالی‌که فرمالیست‌ها زبان را به‌صورت یک نظام منطق‌صوری، بی‌اعتنا به تأثیرات اجتماعی بررسی می‌کنند.

معروف‌ترین نماینده این مکتب نوام چامسکی (Noam Chomsky)، استاد انستیتو تکنولوژی ماساچوست امریکا (MIT) است که با پیوند منطق و ریاضیات و زبان‌شناسی در تئوری معروف زبان‌شناسی گشتاری زایشی (Generative Transformational Linguistics) نه‌تنها علم زبان‌شناسی را دگرگون کرد که موجب تحولاتی در روان‌شناسی و فلسفه شد.

در این تئوری غرض چامسکی از Transformation، که به فارسی گشتاری گفته‌اند (گشتار از گردیدن/ تبدیل شدن) شیوه تبدیل ذهنیات آدمی است به زبان گفتاری و نوشتاری. دستور گشتاری زایشی می‌کوشد از طریق توصیف دستوری معنای واقعی و دقیق اندیشه‌هایی را که در پسِ پشت کلمات نهفته بیابد؛ زیرا براساس این تئوری هریک از بیان‌های زبانی ما صورت تبدیل‌شده‌ای از ساختارهای فطری و مادرزادی موجود در ذهن ماست.

از مباحث دیگری که استاد باطنی در درس خود به آن توجه و تأکید می‌کرد بنیادهای نظری و فلسفی دستور زبان بود. به گمان او آنچه گذشتگان ما در مبحث دستور زبان فارسی نوشته بودند غالباً ترجمه و تقلیدی بود از قواعد زبان عربی. از جمله ایشان میرزا محمدحسن طالقانی بود که خواسته بود در کتاب *لسان العجم* با ترجمه‌ای از صرف و نحو عربی برای زبان فارسی دستور بنویسد. او به تقلید زبان عربی کلمات فارسی را به اسم و فعل و حرف تقسیم کرده بود و درست مثل عربی فعل ماضی را از مصدر و مضارع را از ماضی گرفته بود.

میرزا حبیب اصفهانی نخستین کسی است که در سال ۱۲۸۹ قمری در کتاب *دستور سخن* خود با پرهیز از ترجمه و تقلید از صرف و نحو عربی به شیوه گرامر زبان فرانسه کلمات فارسی را به ده گونه تقسیم کرد. در پی او میرزا عبدالعظیم قریب کار میرزا حبیب اصفهانی را ادامه داد و در مقدمه کتاب خود یادآور شد از آنجا که ساختمان زبان فارسی بیش از عربی به زبان‌های اروپایی شباهت دارد او در تقسیم‌بندی کلمات فارسی از آن زبان‌ها پیروی می‌کند. در پی آن دستور پنج استاد (قریب، بهار، فروزانفر، همایی، رشید یاسمی)، که سال‌ها در مدرسه‌ها درس داده می‌شد، در واقع براساس همان دستور عبدالعظیم قریب تهیه و تدوین شده بود.

به گمان باطنی عیب اصلی این دستورهای سنتی این بود که به جای توصیف ساختار زبان فارسی به تجویز قواعدی پرداخته بودند که علم زبان‌شناسی آن‌ها را بی‌اعتبار می‌دانست و می‌کوشید با دلایل منطقی این بی‌اعتباری را نشان دهد و با روش‌ها و ملاک‌های علمی به مطالعه علمی ساختمان زبان بپردازد.

از جمله انتقادهای اساسی زبان‌شناسان به دستور زبان‌های سنتی به گمان باطنی این بود که دستورهای آن‌ها تجویزی (prescriptive) هستند نه توصیفی (descriptive). یعنی آن‌ها به جای آن که به زبان به صورت دستگامی نظام‌یافته نگاه کنند و قواعد حاکم بر آن را کشف و وصف کنند کار خود را بر امر و نهی، درست و غلط، گذاشته‌اند. همین انتخاب کلمه «دستور» خود گویای جنبه امر و نهی و نقش فرمایشی بودن آن است. آن‌ها در مقدمه کتاب خود در تعریف دستور زبان یادآور می‌شوند: «دستور زبان قواعدی است که بدان درست گفتن و درست نوشتن را بیاموزند.» طرح چنین غرضی در سبب تألیف کتاب خود گویای روش تجویزی بودن قواعد آن است. گویا اگر کسی دستور ایشان را در مدرسه یاد نگیرد نمی‌تواند زبان مادری خود را در گفتن و نوشتن درست به کار ببرد. غافل از این واقعیت که دستور زبان مجموعه محدودی از قواعدی است که اهل زبان به طور ناخودآگاه فراگرفته‌اند و در ذهن خود نگه‌داری می‌کنند. دستور زبانی که به صورت کتابی نوشته می‌شود قرار است توصیف این دانش ناآگاه اهل زبان باشد نه برعکس. وانگهی اگر کسی در مدرسه دستور زبان نخوانده باشد الزاماً در کاربرد زبان مادری خود ناتوان نمی‌ماند. چنان‌که بسیاری در سراسر جهان این فرصت را به دست نیاورده‌اند که در مدرسه با دستور زبان آشنا شوند اما در کاربرد زبان مادری خود موفق بوده‌اند.

از استاد خانلری شنیدم که به طعنه می‌گفت گویا فردوسی در سرودن شاهنامه دستور میرزا عبدالعظیم‌خان قریب را نخوانده بوده است!

نکته دیگر از آموزه‌های استاد باطنی بی‌اعتباری حکم جماعت فضلا بر «درست و غلط» بودن کلمات در نوشتن و گفتن، بی‌توجه به تحول زبان، است که بخشی از آن در مقاله معروف او در جواب کتاب *غلط* نویسیم ابوالحسن نجفی آمده، با این عنوان طنزآمیز: «اجازه بدهید غلط بنویسیم!» ماجرا از این قرار است که نجفی از بعضی تعابیر مصطلح در زبان امروز فارسی، مانند «حمام گرفتن» انتقاد کرده و «حمام رفتن» را به جای آن درست دانسته بود. باطنی در ردّ نظر نجفی نوشته بود: «حمام رفتن مربوط به دورانی بود که بقیچه در دست سپیده‌دم به حمام عمومی می‌رفتند. آدم‌هایی که امروز می‌شناسیم به حمام نمی‌روند بلکه دقیقاً حمام می‌گیرند!».

به‌گمان باطنی این تصور درست نیست که تنها یک صورت درست در زبان وجود دارد و صورت‌های دیگر نادرست است. در تلفظ، در خط، در ساخت واژه‌ها و در نظام دستور زبان گونه‌های مختلفی به کار می‌رود که حکم بر درستی و نادرستی هر یک را اهل زبان براساس میزان کاربردشان تعیین می‌کنند. کرانه و کناره هر دو قلب یک کلمه است، اما چون هر دو کلمه را اهل زبان به کار می‌برند می‌توان گفت هر دو صورت درست است. اما در مورد کلماتی مانند سولاخ به جای سوراخ، دیفال به جای دیوار، عسک به جای عکس، استرخ به جای استخر چون تنها در بین جماعتی از مردم عوام تهران محدود مانده حکم به درستی آن نمی‌توان داد. زمانی می‌توان این کلمات را به‌عنوان گونه‌های مختلف پذیرفت که نه تنها جماعت عوام، که عامه فارسی‌زبانان، آن را به کار برند. در تلفظ کلمات نیز چنین است. گمان و گمان دو صورت تلفظ یک کلمه است، هر دو درست است اما گمان رایج‌تر است. از استاد باطنی شنیدم که از یکی از فضلا پرسیدند «به نظر جناب عالی گمان درست است یا گمان؟» استاد فرمود «گمان می‌کنم که گمان درست باشد». گفته‌اند از علامه قزوینی پرسیدند «کاربرد حاصل مصدر «یت» عربی در فارسی، مانند «ایرانیت» درست است؟» فرمودند: «خریت است آقا، خریت!»

بحث درباره سهم والای استاد باطنی در مباحث زبان‌شناسی و زبان فارسی در حد این گفتار نیست. برای دست‌یابی اندیشه‌ها و نظریات او می‌توان به کتاب‌های منتشرشده او مراجعه کرد: *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، *مسائل زبان‌شناسی نوین*، *نگاهی تازه به دستور زبان*، *چهار گفتار درباره زبان*، *زبان و تفکر*، *پیرامون زبان و زبان‌شناسی*.

اما نمی‌توان از فضل و دانش این مرد بزرگ گفت و از پیوندش به ایران و زبان و فرهنگ مردم ایران، از وارستگی و آزادگی‌اش، از ستیزش در برابر بیداد و نادانی و خودکامگی و از پایداری و شکیبایی‌اش در برابر ستمی که در این سال‌ها بر او رفته است، نگفت.

محمدرضا باطنی نمونه و نمادی از فرزندانگاران وارسته و آزاده سرزمین ماست. او نوجوانی خود را با فقر و تنگدستی گذراند. در دوازده‌سالگی با بیماری پدر از حمایت مالی خانواده محروم شد. ناچار شد روزها در بازار اصفهان پادویی کند و شب‌ها به مدرسه برود. پس از دوره اول درس متوسطه در هجده‌سالگی به آموزگاری به روستاهای اصفهان رفت.

در بیست‌وسه‌سالگی دیپلم متوسطه گرفت. با آن‌که در امتحان ورودی دانشکده حقوق پذیرفته شد تنگدستی او را از تحصیل در آن‌جا باز داشت. ناگزیر به دانشسرای عالی رفت تا از خوابگاه و کمک‌هزینه تحصیلی صد و پنجاه تومانی در ماه آن‌جا برخوردار شود. در دانشسرا به رشته زبان و ادبیات انگلیسی رفت. کارشناسی‌اش را در زبان‌شناسی، با درجه ممتاز، تمام کرد. برای دوره دکتری به لندن رفت. کار دشوار بود. دوساله کارش تمام نشد. درخواست ادامه کمک‌هزینه تحصیلی کرد. موافقت نشد. شرکت در اعتراضات دانشجویی و مشارکت در نوشتن مقاله و ایراد سخنرانی علیه دیکتاتوری جرم او بود. ناچار به تهران بازگشت. نگذاشتند به انگلیس بازگردد و کارش را تمام کند. دکتر مقدم دستش را گرفت. برای درس در بخش زبان‌شناسی نوبنیاد از دانشسرا به دانشگاه تهران منتقلش کرد. پس از مدتی تدریس کار ریاست آموزش دانشگاه را بر عهده‌اش گذاشتند. «به رئیس دانشگاه گفتم من اهل سازش و مدارا نیستم. آئین‌نامه آموزش باید موبه‌مو اجرا شود» از قانون‌مداری و سازش‌ناپذیری او به ستوه آمدند. برای دست‌به‌سر کردنش یک سال به او مرخصی مطالعاتی دادند. اول به فرانسه رفت. بعد از فرانسه راهی دانشگاه برکلی در امریکا شد. سال دیگر هم استاد مهمان دانشگاه MIT شد.

در ایران انقلاب شد. او خوشحال به ایران بازگشت. اداره دانشکده هم شورایی شده بود. استادان دانشکده ادبیات او را به‌عنوان نماینده خود در شورای دانشگاه انتخاب کردند:

«اعضای ستاد انقلاب فرهنگی (جلال‌الدین فارسی، عبدالکریم سروش، شمس‌آل‌حمد) آمده بودند در دانشکده حقوق تا اصول انقلاب فرهنگی را به ما ابلاغ کنند. به اعتراض فریاد زدم: هر تجدیدنظری در آموزش دانشگاه باید توسط استادان دانشگاه صورت گیرد. شما کی هستید؟ از کجا آمده‌اید؟ وانگهی فرهنگ ایران که انقلاب نمی‌پذیرد. فرهنگ ما بوده و هست و خواهد بود. غوغا کردند. «منافق است، ضدانقلاب است، بیرونش کنید» به من حمله کردند. همکارانم مرا نجات دادند. بعد تکلیف کردند یا درخواست بازنشستگی می‌کنی یا از دانشگاه بیرون می‌کنیم. من هم ناچار درخواست بازنشستگی کردم. آن زمان چهل‌وهفت سال داشتم. آدم خانه‌نشین شدم.»

در طی سال‌ها خانه‌نشینی دوستان و دشمنان او را به ترک وطن فراخواندند. «من با پول آن جوان فقیر تراخمی بندرعباسی درس خوانده‌ام. این‌جا وطن من است. چرا من بیرون بروم. دیگران بروند.» چنین شد که در خانه نشست و به ترجمه و تألیف پرداخت. چندی بعد به دعوت مؤسسه فرهنگ معاصر به تألیف و تدوین فرهنگ دوزبانه انگلیسی - فارسی همت کرد، اما هرگز خیال ترک یار و دیار را در سر نپرورد.

استاد باطنی رفت و نام نیکی از خود به جا گذاشت. نیکونامی‌اش تنها حاصل دانش او در زبان‌شناسی و پرورش دانشجویان بسیار و خدمت به زبان ملی نبود، که ستیز او علیه بیداد و ستم و نادانی در میان استادان دانشگاه از او مردی مردستان ساخته بود. مردی که در برابر آنچه می‌اندیشید بی‌عدالتی است، موضع می‌گرفت و تسلیم زور نمی‌شد.

«بزرگا مردا که دامن قناعت تواند گرفت و حرص را گردن فرو تواند شکست»